

تخم نیکی

مظفر احمدی دستگیری

شاهنامه‌پژوه

کسی را که دانش بود توشه برد

بمیرد تنش نام هرگز نمرد

(شاهنامه جیحونی، ج چهارم، صفحه ۱۶۹۶، بیت ۲۰)

هفته‌ای سخت بر بزرگان ادب و فرهنگ اصفهان گذشت و بر دوستداران این وادی البته که سخت‌تر. مرگ نابهنگام دکتر جمشید مظاهری، گرچه مرگ برای آدمی هیچ‌گاه نابهنگام نیست که «همه مرگ را زاده‌ایم» و این همزادی آدمی و مرگ خود حکایتی است، اما برای کسی که «از شمار خرد هزاران بیش» زبندۀ اوست، البته که مرگ همیشه نابهنگام است و باورنکردنی؛ که «از هزاران تن یکی‌شان صوفی‌اند» و البته که قطع ارتباط آنان با دنیای پیرامون و فقدانشان ما را در برابر آسیب‌های اجتماعی، فرهنگی گزندپذیرتر می‌کند و ... و ...

و این داستان همیشگی این سپنجی‌سرای بوده است که:

جهان گر گشاده کند راز خویش	نماید سرانجام و آغاز خویش
پراز مرد دانا بود دامنش	پراز خوب‌رخ چاک پیراهنش...
همه خاک دارند بالین و خشت	خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت

اما سخن من بر سر همین کاشتن «تخم نیکی» است که به روایتی «هستی‌بخشی» است و در امتداد همین عمل است که «رشد، پیشرفت و توسعه» آدمی معنا می‌یابد و در سایه‌سار همین آدم‌هاست که جهان برای ما قابل زیستن می‌شود و مکانی امن برای آرامش و آسایش و من به این آدمیان می‌گویم مشعل‌داران «هستی‌بخشی» و دکتر مظاهری یکی از همین آدم‌ها بود یا بهتر بگویم هست؛ چه به قول حکیم توس «سخنگوی جان معدن پاک راست»



از راست: ابراهیم احمدی، علی اصغر شاهزیدی، جمشید مظاهری، حشمت‌الله انتخابی، مظفر احمدی

جان سخنگو

فردوسی به خود اطلاق کرده و همچنین به بزرگان پیشین و آنان که از آن پس می‌آیند به اصطلاح از آغاز تا انجام آدمیت.

و من می‌گویم جمشید مظاهری یکی از اهالی همان دیار است؛ «جان سخنگو» و این در دانستن نیست در فهمیدن است. با خواندن می‌دانیم، اما به اصطلاح امروزی‌ها در خوانش است که می‌فهمیم. با خواندن «تاریخ» واقعیات تاریخی را می‌دانیم، اما با خوانش تاریخ به «تاریخ‌مندی» دست می‌یابیم. مجال طرح این بحث به طور گسترده نیست که سخنی درازدامن است. این آدم‌ها با «اندیشیدن دائمی تسخیر می‌شوند» و به قولی «اندیشیدن دائمی آنان را به تسخیر خویش درمی‌آورد» و در همین نقطه است که جان سخنگو می‌شوند و مصداق «سخن کز دل برآید...» حالا کسانی که با دکتر مظاهری در ارتباط بودند، می‌توانند این گفته‌ مرا تأیید یا رد کنند. این برداشت من است. درست یا غلط آن بر قضاوت خواننده است، اما در نظر من، کاروان همین آدم‌هاست که بار اصلی فرهنگ را بر دوش می‌کشد.

شناخت جایگاه خود

یکی از سخت‌ترین کارها در «تداوم تفکر» اجتماعی، سیاسی و فرهنگی تشخیص جایگاه و کارکرد اجتماعی «خویشکاری» آدمی است که او در کجا ایستاده است و دکتر مظاهری این را خوب و به‌درست تشخیص داده بود. همین که ایشان در هیاهوی «ایدئولوژی‌زدگی» دهه پنجاه و شصت و

در تداوم آن به‌خوبی دانست در کجا بایستد و به شاگردانش چگونه «اندیشیدن» را آموخت، خود حکایت بزرگی است که فقط با نگاه به سیاهه بزرگی از نام‌آوران مردود شده در این وادی می‌توان به‌درست فهمید و همین خود یکی از ملاک‌های «جان سخنگو» است.

اما دریغ‌ها

سخن کوتاه می‌کنم در وصف اخلاق، مدارا، مروت، جوانمردی و شکیبایی ایشان که شاگردان و دوستان درباره آن سخن گفته و خواهند گفت، اما من به یک نکته می‌خواهم اشاره کنم که جای دریغ و درد دارد و آن هم کم نوشتن استاد بود و این محروم شدن آیندگان از فهم ایشان در تداوم تاریخ اندیشه این مرز و بوم است و این را می‌دانم بسیاری را سخت رنجیده‌خاطر کرده است، نه تنها از ایشان بلکه در درجه نخست از صاحبان و کسانی که فرمان و قدرت و امکانات فرهنگی را در دست دارند و «قدر» نمی‌شناسند و نمی‌دانند که «اندیشه» و تداوم آنچه می‌کنند و یا می‌دانند و ... بگذریم همچنین دوستان و از جمله خودم که واقف بودیم و غافل و چه نکات ظریف، بیان‌نشده، واکاوی نگشته و اساسی که در نوع نگاه ایشان به واقعیت‌های تاریخی، اجتماعی، ادبی، فرهنگی وجود داشت که با دکتر مظاهری در قطعه نام‌آوران اصفهان به خاک سپرده شد و این چیزی نیست که هیچ‌کس دیگر بتواند جبران کند. مرثیه بر فرهنگ یکی از اساسی‌ترین نشان غفلت از این «مردان مرد» است که آرام در گوشه‌ای به خاک سپرده می‌شوند و شیوه اندیشه آنان و زاویه نگاهشان به واقعیات با آنان مدفون می‌شود؛ چه [به نظر می‌رسد فردوسی مانند شکسپیر و هومر و قرن‌ها پیش از نیچه یا ویتگنشتاین متأخر پی به ماهیت استعاری زبان برده بوده است، اینکه زبان وسیله بیان واقعیت نیست بلکه تفسیر ذهن‌گوینده است از واقعیت بیرون]^۱ و تفسیر ذهن دکتر مظاهری بخشی از تاریخ اندیشه ماست. حلقه‌ای مفقوده و وظیفه‌ای بر دوش شاگردان بسیار ایشان به‌ویژه آنکه استاد مظاهری در سنت شفاهی و شاگردپروری دستی بالا و هنری یکتا داشتند که در این چند روزه و پاسداشت این مرد به‌خوبی و به‌حق ستودنی بود.